

تحلیل مدح و ستایش در دو حکایت مثنوی معنوی از منظر باورهای غیر منطقی آلبرت ایس

یوسف اسماعیل زاده*

گیتی همتی راد**

فاطمه سادات مدنی***

چکیده

مولانا جلال الدین بلخی شاعر و عارف بزرگ ایران، در قرن‌هایی پیش از پیدایش علم روانشناسی در آثار خود بویژه در مثنوی الگویی دقیق از منش و رفتار اصیل انسانی در برخورد با باورهای غیرمنطقی و منطقی ارائه داده است. او به عنوان انسان‌شناس مسلمان، آرا و نظراتش پیش از روانشناسان انسان‌گرای غرب، پرده از رفتارها و واکنش‌های آدمی در مسیر زندگی و در برخورد با مشکلات و نابسامانی‌ها برداشته است. مقاله حاضر برآن است که دو باور از دوازده باور غیر منطقی آلبرت ایس را با دو حکایت مثنوی مورد واکاوی قرار دهد که در این بررسی نقاط مشترک فراوانی در زمینه غیر منطقی بودن دغدغه تأیید از جانب دیگران به دست آمده و هر دو، این خصلت آدمی را ناشی از عدم خودشناسی صحیح انسان می‌دانند.

کلمات کلیدی

مولانا، آلبرت ایس، مثنوی، روانشناسی.

* استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، ysmailzadeh@yahoo.com

** استادیار گروه روان‌شناسی دانشگاه پیام نور

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، mfatemehsadat@yahoo.com

مقدمه

محور اصلی آثار ادبی و کاوش‌های روانشناختی تظاهرات روح پیچیده، شگفت‌انگیز و لایتنهای آدمی و تفسیر علی آن است که از میان شاهکارهای ادبی، نوع عرفانی به لحاظ عجین شدن و آمیختگی با عشق الهی، بهترین جان داروی دغدغه روانهای خسته است.

در این میان در آثار عرفانی از متفکران ایرانی از جمله مولانا ارتباطی چشمگیر بین روانشناسی و آثارشان دیده می‌شود که مثنوی مولانا در حالی که سرشار از قصه و داستان‌های حکمت آموز است نیز منشأ تولد مفاهیمی عالی فکری، فلسفی، عرفانی و روانشناختی است.

کند و کاو در ضمیر ناخود آگاه ذهن آدمی و پیوند آن با عوالمی برتر و رسیدن به وحدت و یگانگی با ذات الهی از ویژگی‌های اصلی متن عرفانی است. بررسی در این دو قلمرو (متن عرفانی و روانشناسی) ما را ابتدا به سمت اهتمام این دو در شناخت زوایای درونی انسان و تلاش در جهت رشد و خود شکوفایی سوق می‌دهد. و این خط مشی ما را بر آن می‌دارد، که از خود بپرسیم که آیا روانشناسان و عرفا از ایده و آرای همدیگر مطلع بوده‌اند و یا در سیر گذران جهانی که انسانها از فطرتی یکسان برخوردارند در جهان معنا یکی پس از دیگری به مفاهیم مشترک رسیده‌اند؟

آلبرت ایس در سال ۱۹۱۳ میلادی متولد شد. در سال ۱۹۳۴ میلادی، درجه لیسانس خود را از سیتی کالج نیویورک گرفت و در سال ۱۹۴۳، درجه فوق لیسانس و در سال ۱۹۴۷ مدرک دکترای خود را از دانشگاه کلمبیا دریافت کرد. به علت علاقه به روانکاوی به مدت سه سال آموزش‌های لازم را فرا گرفت و سپس به عنوان روانشناس بالینی در یک مؤسسه بهداشت روانی در نیوجرسی مشغول به کار شد. با اینکه ایس بین سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۳ به روانکاوی مشغول بود ولی بتدریج از آن ناراضی شد. وی حدس می‌زد علی‌رغم بهتر شدن حال بعضی از مراجعان معمولاً نشانه‌ها برطرف نمی‌گردد و کنترل آنان روی زندگی‌شان بیشتر نمی‌شود. ایس که از ۱۶ سالگی به فلسفه علاقه داشت برای تغییر دادن دیدگاه‌های فلسفی انسان‌ها و مبارزه با رفتارهای خود مخرب انسان‌ها به فلسفه بازگشت.

در سال ۱۹۵۶ در مجمع سالانه انجمن روانشناسی آمریکا نخستین مقاله‌اش را در باب درمان عقلانی که بعداً رفتار درمانی عقلانی هیجانی شد ارائه داد. مدتی بعد وی از کاربرد اصطلاح درمان عقلانی پشیمان شد؛ چون بسیاری از روانشناسان به اشتباه تصور می‌کردند که منظور ایس درمان بدون هیجان است.

آلبرت ایس روان درمانگر آمریکایی بر این باور است که آدمی با افکار و نوع نگرش خود به محیط موجبات ناراحتی و عدم بهره‌مندی از یک زندگی آرام را فراهم می‌آورد. او معتقد است انسان ذاتاً تمایلات بیولوژیکی، استثنائی و نیرومندی برای تفکر و عمل به شیوه خاص را دارد که این شیوه ممکن است در جهت منطقی و یا غیر منطقی باشد، او معتقد است که انسان آمادگی شدیدی برای تفکر غیر منطقی و غیر عقلانی دارد. و از آنجا که انسانها موجودات بسیار پیچیده‌ای هستند به شیوه‌های مختلفی دچار «ناراحتی هیجانی» می‌شوند در نتیجه روشهای مختلفی در اختیار دارند، تا خودشان را کمتر ناراحت کنند. ریشه مشکلات روانی انسانها گاهی به ادراکات غلط و شناخت‌های اشتباهشان از آن ادراکات و گاهی به واکنش‌های ضعیف یا افراطی شان به محرک‌ها برمی‌گردد.

دیدگاه ایس، دیدگاهی انسان‌گرایانه است. چون معتقد است انسان‌ها در مرکز دنیای خودشان قرار دارند. انسان قدرت انتخاب دارد. او بر این باور است که رفتار انسان، تا حدودی بر اساس نیروهای بیولوژیکی و اجتماعی تعیین می‌شود. بنابر

این به نوعی جبر گرایی خفیف اعتقاد دارد اما در عین حال معتقد است انسان دارای یک عنصر قوی اراده آزاد نیز می‌باشد و با تمایل به منطقی بودن و غیر منطقی بودن متولد می‌شود.

بر این اساس محورهای مشترک در باب دغدغه تأیید از نگاه مولانا و ایس را -که یکی از دوازده باور غیر منطقی آلبرت ایس است- در دو حکایت مثنوی مورد واکاوی قرار می‌دهیم و در این مسیر مولانا و ایس هر دو، سمتی واحد را نشانه گرفته اند و آدمی را از پیمودن این مسیر غیر منطقی باز می‌دارند.

مفاهیم و عناصر نظریه رفتار درمانی عقلانی - هیجانی

ایس معتقد بود پاسخ فرد به محرکات تحت تأثیر عقاید و برداشت و تعبیرها و تفسیر وی قرار دارد بنابراین وقتی پاسخی مانند اضطراب به محرکی داده می‌شود به سرعت می‌توان رد پای آنرا در عقاید غیر منطقی شخص جستجو کرد در این صورت اگر عقاید با بر خوردی منطقی مورد بحث قرارگیرد عوارض آشفتگی و اضطراب از بین می‌رود و از اتفاق افتادن مجدد آن جلوگیری می‌شود.

نظریه عقلانی - عاطفی، ادعا می‌کند که تمایل بشر به ارزیابی متعصبانه و مطلق گرایانه رویدادهای ادراک شده در زندگی، هسته اصلی پریشانی روان شناختی است. این ارزیابی‌ها به شکل "باید"، "بایست"، "اجباراً"، جزمی و پیچیده هستند. البته باید‌های مطلق، همیشه منجر به پریشانی روانی نمی‌شوند زیرا ممکن است فردی که به شکلی متعصبانه معتقد است «من باید در برنامه‌های مهم خود موفق شوم»، واقعاً هم به موفقیت دست یابد، به پریشانی روانشناختی مبتلا نشود؛ اما هنوز نسبت به آن آسیب پذیر است؛ زیرا این احتمال وجود دارد که در آینده در مواردی مشابه شکست بخورد.

آلبرت ایس (Albert Ellis) در ۱۹۵۵ تئوری (A-B-C) را در تبیین شخصیت و روان درمانی مطرح نمود: عارضه یا

رفتار **Consequence** -- سیستم عقیدتی فرد **Beliefs** -- عوامل یا حادثه محرکی **Activating events**

A ^۱ رویدادهای فعال کننده: اگر شادیم و یا خونمان به جوش آمده دلیلی دارد.

B ^۲ نظام باورها، نگرش‌ها: موجب می‌شود نمره پایین یکی را تشویق به تلاش کرده و دیگری را منفعل سازد.

C ^۳ پیامدهای رفتاری و هیجانی: رویداد به وقوع پیوسته دارای پیامدهایی است که مردودی یعنی یک سال درجازدن و

شکست عاطفی و بی‌تکیه گاه شدن را در بردارد.

D ^۴ چالش‌ها: باورهای نامعقول، مردود شدم چون معلم‌ها با من لج کردند.

F ^۵ اگر زیر سؤال بردن و به چالش کشیدن، موفقیت آمیز بوده باشد، به تغییر احساس‌ها و تغییر اندیشه‌هایش در باورها

کمک می‌کند تا استنباط کار آمد تری در **A** برگزیند.

E ^۱ باورهای مؤثر: کسانی که باورهای نامعقول (**D**)ها را زیر سؤال می‌برند و با آنها مبارزه می‌کنند به باورهای مؤثری

دست می‌یابد که به آنها کمک می‌کند اوضاع را به خوبی مدیریت کنند. از دست دادن شغل پایان دنیا نیست، آدمی توانایی زیادی دارد که باید امیدوار باشد.

¹ Activating events

² Beliefs system

³ Emotional and behavioural consequences

⁴ Disputing

⁵ Feeling

G^۲ اهداف: بدون هدف گذاری هیچ گاه نمی‌توان حرف‌ها را عملیاتی کرد برای درست کردن اوضاع باید رویکردی هدفمند داشت و در گزینش اهداف، دقیق و استوار بود، اهداف و ارزش‌ها (**Gها**) - شامل زنده ماندن و در حد معقولی شاد و راضی بودن از خود، از روابط خود، از تولید و پیشرفت خود، از اصیل و خلاق بودن خود و از لذت بردن از فعالیت‌های جسمی، هیجانی و ذهنی خود. تجربه‌های فعال ساز یا گرفتاریها (**Aها**) - رویدادها، مواجهات یا افکاری که مانع تحقق اهداف (**Gها**) می‌شوند یا در تحقق آنها اخلاص می‌کنند. مثال: نرسیدن به اهداف مهم، چشیدن طعم بدرفتاری دیگران (کریمی، ۱۳۸۷: ۳۷-۳۶).

حکایت اول (دفتر اول)

قصه طوطی بازرگان که طوطی او را پیغام داد به طوطیان هندوستان هنگام رفتن به تجارت.

بازرگانی، طوطی زیبایی، در قفس داشت. روزی برای تجارت، آهنگ سفر به هندوستان کرد. پیش از رفتنش، همه اهل خانه را فرا خواند و گفت: از این سفر چه ارمغانی را برایتان بیاورم؟ هر یک از بستگان او چیزی درخواست کردند، وقتی نوبت به طوطی رسید بدو گفت چه می‌خواهی؟ طوطی گفت: وقتی که به هندوستان رسیدی و طوطیان هم‌نوع مرا دیدی حال مرا برای آنها بازگو کن و بگو قضا و قدر مرا به قفس افکنده و اینک از شما استمداد می‌جویم؛ آیا این رواست که شما خوش و خرم پرواز کنید و من مهجور و غمزده به کنج قفس باشم؟ بازرگان پیغام را رساند و یکی از طوطیان به محض اینکه پیام طوطی را شنید به زمین افتاد و مرد. بازرگان از گفته خود پشیمان شد. وقتی که به وطن بازگشت تحفه‌های موعود را به هر یک از بستگان تقدیم کرد؛ طوطی از ارمغان خود جويا شد؛ بازرگان گفت من از رساندن پیام تو پشیمان هستم. طوطی علت را جويا شد و بازرگان ماجرا را تعریف کرد در همین لحظه طوطی در بند بر خود لرزید و بر کف قفس افتاد. بازرگان از شدت ناراحتی، طوطی بیچاره را از قفس بیرون انداخت در همین لحظه پرنده بیجان به پرواز در آمد و به آرزوی خود رسید.

مأخذ: خاقانی در تحفه العراقین به این حکایت اشاره کرده و شیخ عطار در اسرار نامه نیز این حکایت را به شکلی که به گفته مولانا نزدیکتر است به نظم آورده است (برای توضیحات تفصیلی ر.ک: فروزانفر، ۱۳۶۲: ۲۰-۱۸).

A: رویداد فعال کننده

طوطی در این حکایت تا قبل از مسافرت بازرگان، نماد انسانی بوده که در فضا و محیطی پر از مدح و تملق زیست کرده و پرو بال یافته است و مغرور و متکبر به زندگانی در قفس ادامه می‌دهد او اسیر تأیید شدن و شیفته مدح است و کار هر روز او به خود پرداختن و نگرش به خویشتن است. عامل اصلی رفتار او نگاه تأیید آمیز محیط است؛ اگر بر خود می‌بالد و در بند است دلیلی دارد و آن هم مقبولیتی است که از محیط به او تزریق می‌شود. اما تا قبل از مسافرت بازرگان، او در حال به چالش کشیدن رفتار خود است. زمینه برای تغییر نگرش او فراهم شده و به دنبال راهکاری است و برترین عامل محرک، البته در جهت مثبت می‌تواند رهایی از محیط، دوستان، آزاد بودن و در آزادی افکار زیست کردن باشد. در واقع

¹ Effective new philosophy

² Goal

قسمتی که در این بخش به آن پرداخته می‌شود قسمت پایانی و نتیجه حکایت است که طوطی علت کارش را برای بازرگان توضیح می‌دهد.

تن قفس شکل است و تن شد خار جان	در فریب داخلان و خارجان
اینش گوید من شوم همراز تو	و آنش گوید نی منم انباز تو
اینش گوید نیست چون تو در وجود	در جمال و فضل و در احسان و جود
آنش گوید هر دو عالم آن توست	جمله جانها مان طفیل جان توست

(۱۸۴۹-۱۸۵۲/۱)

B: باورها

نگرش خاص طوطی به محیط و دوستان منجر به سالها اسارت او و در بند بودن او شده و این تغییر نگرش او منجر به برنامه ریزی و تلاش برای رهایی است.

مولانا در این ابیات روند به وجود آمدن نگرش و باور طوطی را نشان می‌دهد که چگونه محیط با تأییدات نابجا منجر به پیامدهایی با خوشی زود گذر برای اشخاص می‌شود نگاه مولانا به مدح و ستودن یک نگاه کلی است او مدح را مخصوص خداوند می‌داند و جایگاه همه ستایش‌ها را متصل به مقام الهی می‌داند (۲۱۲۵/۵) اما او از حالت تعادل خارج نمی‌شود و به انسان حق می‌دهد که اگر میل به ستودن در او عنان گسیخته نباشد این میل می‌تواند او را به سر منزل حقیقی برساند. مدح این گونه است که نیکوست چون از صفات خداوند است که در وجود بنده به ودیعت نهاده شده است. (۱۱۹۴-۱۱۹۵/۴)

C: پیامدها

او چوبیند خلق را سرمست خویش از تکبر می‌رود از دست خویش

(۱۸۵۳/۱)

رویدادهایی که برای طوطی به وقوع پیوسته است برای او پیامدهایی دارد مدح و نیاز به ستوده شدن می‌تواند بسیاری از نابهنجاری‌ها را در پی داشته باشد از جمله جاه دوستی و دنیا طلبی که از همین حس ستودن و تأیید شدن سرچشمه می‌گیرد. انسان خود را مطابق آرا و میل دیگران می‌آراید و از خود سازی و گام نهادن در مسیر ترقی کمال باز می‌ماند چون خود را دستمایه ستایش می‌کند و روز به روز بر تکبرش افزوده می‌شود. مولانا رمز و نکته اصلی این حکایت را آفت و زیانهای شهرت طلبی و نام جویی می‌داند.

E: باورهای مؤثر

مولانا وقتی که پیامدهای مدح را متذکر می‌شود باورهای نامعقول او را زیر سؤال می‌برد و برای او بنای فلسفه جدید را می‌نهد. او با فلسفه جدید او را به خود آگاهی و من واقعی فرا می‌خواند تملق و چاپلوسی را لقمه‌ای آتشناک می‌داند که ظاهر آن دلنشین است و خوش آیند، اما اثرات مخرب آن زمانی خود را بروز می‌دهد که آدمی فریفته و طالب ستایش است (ر.ک.: ۱۳۵۳-۱۳۵۶/۱).

پیامدهای دیگر ستایش زمانی پدیدار می‌شود که این فرایند ادامه دار می‌شود و آدمی که شیفته تأیید و تمجید است این حس را در خود پایدار می‌داند و زمانی که ورق بر می‌گردد و محیط اطرافیان بنا بر برآورده شدن امیالشان او را نمی‌ستایند

آن موقع است که عدم تعادل آدمی خود را نمایان می‌سازد دلیل عمده آن عدم خود آگاهی است چون آدمی از خود شخصیتی درخور توجه و شایسته تمجید ساخته است، حال که باید به خود رجوع کند و علت راجویا شود چرا دچار یأس و نگرانی می‌شود: چون «این خود آگاهی از طریق برانگیختن خود-ناهمخوانی یعنی درک تفاوت بین "خود واقعی" و موجود باتوانایی بالقوه (خود بایسته) و نیز با آرمان‌ها (خود آرمانی)، سبب درد و اندوه واضطراب یا افسردگی می‌شود، لذا همگان برای پرهیز از اندوه و کاهش عزت نفس و پریشانی، از خود آگاهی یا تمرکز برنفس روی برمی‌گرداند و نفس‌هاشان را با انواع سرگرمی‌ها مشغول می‌کنند و به قول مولوی می‌گریزند از خودی در بیخودی» (امیر ضیایی، ۱۳۸۷: ۴۵). طوطی نیز نماد انسانی است که خود را با محیط و دوستان مشغول می‌دارد حال که از دلمشغولی فارغ شده و عرصه برای او تنگ است. اگر هجوی بشنود در چهره و رخسارش نمایان است چون به خودپذیری واقعی نرسیده است؛ او نمی‌داند آدمی بدون ستوده شدن ارزشمند است حال اگر آدمی به این مرحله از شناخت برسد دیگر برای او فرقی نمی‌کند چون او خود را به ذات ارزشمند می‌داند مولانا نیز از زبان طوطی این گونه رهنمون می‌کند.

مادحت گر هجو گوید برملا روزها سوزد دلت زان سوزها
گرچه دانی کاو زحرمان گفت آن کآن طمع که داشت از تو شد زیان
آن اثر می ماندت در اندرون در مدیح این حالت هست آزمون
آن اثرهم روزها باقی بود مایه کبر و خداع جان شود
لیک ننماید چو شیرین است مدح بد نماید زآنکه تلخ افتاد قدح
(۱۸۶۲/۱-۱۸۵۸)

مولانا تظاهرات دوگانه مدح را در وجود انسان در این ابیات به وضوح نشان می‌دهد. عدم تعادل و عکس العمل صحیح، در این فرایند خود را نشان می‌دهد و این طبیعت آدمی است که در برابر قدح و هجو عکس العمل نشان دهد؛ اما این روند در طی زمان طولانی می‌تواند منجر به افسردگی و گوشه‌گیری شود. مولانا برای ملموس شدن مطلب از تمثیل بهره می‌جوید و ذوق و خوشی مدح، ناراحتی و اضطراب ناشی از قدح را با مثالی بیان می‌دارد:

همچو مطبوخ است و حب کآن را خوری تا به دیری شورش و رنج اندری
ورخوری حلوا، بود ذوقش دمی این اثر چون آن نمی‌پاید همی
چون نمی‌پاید همی پایید نهان هر ضدی را تو به ضدّ او بدان
چون شکر پایید همی تأثیر او بعد حینی دمّل آرد نیش جو
(۱۸۶۶/۱-۱۸۶۳)

مولانا کارسازی قدح را برای انسان کار سازتر از مدح می‌داند چون او معتقد است که این سبب می‌شود که نفس آدمی خوار گردد و از غرور و تکبر جلو گیری می‌کند و آدمی را به مسیر درست راهنمایی می‌کند. مولانا مانند درمانگری حاذق به انسان، نمای دیگر این رفتارها را نشان می‌دهد و متذکر می‌شود که منفعت طلبی افراد، آنها را به وادی چاپلوسی می‌کشاند همین که نیازهایشان برطرف شود به دنبال کار خود می‌روند.

ورنه چون لطف نماند وین جمال از تو آید آن حریفان را ملال
آن جماعت کت همه دادند ریو چون بیندند بگویندت که دیو
(۱۸۷۰/۱-۱۸۶۹)

انسانهایی با چنین خصلت در هر محیط که وارد می‌شود چشم منفعت بین و عقل معاش اندیششان به کار می‌افتد و زمینه را برای بهره‌وری آماده می‌کند و چون بارخود را بستند، به وادی بی‌عاری و بی‌خیالی سفر می‌کنند و با افکار خود به زندگی ادامه می‌دهند.

آنکه اندر دامت آویخت او چون چنین گشتی ز تو بگریخت او

(۱۸۷۷/۱)

F: با چالش کشیدن باورهای غیر منطقی طوطی به باورهای منطقی روی آورده است و توانسته اندیشه‌ای جدید را در جهت رهایی و آرامش جایگزین اندیشه غیر منطقی کند.

G: هدف مولانا پس از ارائه فلسفه جدید و نگاه موشکافانه به این وادی بازم باورهای مؤثر دیگری را بیان می‌دارد که منجر به هدف‌گزینی برای طوطی می‌شود یعنی از ابتدا اوبه دنبال مقصودی بوده که چنین راهی را برگزیده است و آن نیاز به پرواز، خودآگاهی و فرار از خودپسندی است:

معنی مردن زطوطی بد نیاز در نیاز و فقر خود را مرده ساز

تادم عیسی تو را زنده کند همچو خویشت خوب و فرخنده کند

ازبهاران کی شود سرسبز، سنگ خاک شو تا گل برویی رنگ رنگ

سالها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش

(۱۹۱۲-۱۹۰۹)

مردن طوطی، رستن و رهایی از قید و بند اسارت و در جا زدن است. مولانا در این منشور اخلاقی و روانی خود اصولی را در جهت درست زندگی کردن بیان می‌دارد که می‌تواند سلامت روانی و اخلاقی انسان را تضمین کند آدمی می‌تواند بیش از آنکه به دنبال محبت دیگران باشد خود به دیگران محبت کند. درهای وجودی خویش را به سمت دیگران بگشاید. فقط گیرنده امواج مثبت نباشد بلکه خود نیز بفرستد تا شادمانی و خودپذیری بهره‌روزیه زندگی‌اش شود. پس طوطی نماد انسانی بوده که به موقع به لزوم خود آگاهی پی برده و با گزینش روش و ابزار صحیح توانسته است به هدف خود برسد او با راهکار درمانگرانه مولانا، در مسیر شادمانه‌تری از زندگی نیز قرار می‌گیرد.

حکایت دوم (دفتر سوم)

افتادن شغال در خم رنگ و دعوی طاووسی کردن در میان شغالها

A: رویداد فعال کننده در این حکایت خویشتن ناپذیری شغال است. او نماد انسانی است که نیاز به دیده شدن را باخود به دوش می‌کشد. پس اگر او سرخورده و به دنبال دیده شدن است دلیلی موجود است و آن خویشتن ناپذیری اوست. مولانا حکایت را اینگونه آغاز می‌کند:

آن شغالی رفت اندر خم رنگ اندر آن خم کرد یک ساعت درنگ

پس برآمد پوستش رنگین شده که منم طاووس علیین شده

پشم رنگین رونق خوش یافته آفتاب آن رنگها برتافته

دید خود را سبز و سرخ و فور و زرد خویشتن را بر شغالان عرضه کرد

جمله گفتند ای شغالک حال چیست که تو را در سر نشاط ملتوی است

(۷۲۱-۷۲۵/۳)

شغال خود را آراست و خود را در تابش زیبای خورشید نگریست حظی برد و خود را بر دوستان عرضه کرد دوستان حال خوش او را در یافتند او در لحظه خوش و شاداب بود حتماً با خود اینگونه زمزمه می کرد که تا مقصد راهی نیست. B. اگر او چنین رفتاری دارد و خود را اینگونه به زحمت انداخته که ظاهری زیبا و دلفریب داشته باشد. حتماً در سر باوری دارد باور او شغال بودن را زیر سؤال می برد و سودای طاووسی دارد. این باور منجر به عملی می شود که شگفتی همنونان او را در بردارد و اینگونه از او می پرسند که

از نشاط از ما کرانه کرده ای این تکبر از کجا آورده ای؟

(۷۲۶/۳)

C: تکبر پیامدی ظاهری است که دوستانش از نحوه عرضه کردن او در یافت کرده اند حال آنکه او در وجودش تناقضات و کاستی هایی دارد که منجر به چنین حالتی شده است. دوستان شادمانی ظاهری او را می بینند و باورهای نامعقول او را به چالش می کشند. برای او فلسفه ای جدید متذکر می شوند.

D: به چالش کشیدن باورهای غیر منطقی

شیدکردی تا به منبر بر جهی تا ز لاف این خلق را حسرت دهی

پس بکوشیدی ندیدی گرمی ای پس زشید آورده ای بی شرمی ای

گرمی آن اولیا و انبیاست باز بی شرمی پناه هر دغاست

که التفات خلق سوی خود گشند که خوشیم و از درون بس ناخوشند

(۷۲۸-۷۳۱/۳)

در نگاه مولانا شغال نماد انسانی است که نیرنگ به کار بسته تا با یاوه گویی هایش موجب فریب شود. و حسرت در دل ها بنهد. حال آنکه خود اهل حسرت هست و حیلۀ او دامان او را می گیرد چون او را از مسیر کمال و حرکت باز می دارد. چنین انسانی گرمی بازاری ندارد، حکم انسان سرخوشی را دارد که از درون در حال متلاشی شدن است اما خود را شاد نشان می دهد حال که این شادی دوامی ندارد و با تلنگری فرو می ریزد.

دعوی طاووسی کردن آن شغال که درخم صباغ افتاد

آن شغال رنگ رنگ آمد نهفت بر بناگوش ملامتگر بگفت

بنگر آخر در درون و رنگ من یک صنم چون من ندارد یک شمن

چون گلستان گشته ام صد رنگ و خوش مر مرا سجده کن از من سر مکش

کرو فرو آب و تاب و رنگ بین فخر دنیا خوان مر او را رکن دین

مظهر لطف خدایی گشته ام لوح شرح کبریایی گشته ام

(۷۶۶-۷۷۰/۳)

پس از اینکه خود را عرضه می‌کند و واکنش دوستان را می‌بیند کمالاتش را بیان می‌دارد و اینجاست که تکبر رخ می‌نماید ذات خود را به کلی منکر می‌شود و شروع به تعریف و تمجید از خود خیالی می‌کند او که منتظر مدح دیگران بود به ناچار خود از خود تعریف می‌کند و او به دوستانش متذکر می‌شود که:

ای شغالان هین مخوانیدم شغال کی شغالی را بود چندین جمال
(۷۷۱/۳)

شغال نماد انسانی است که «که همواره واقعیت خود را با تصویر خود خلط کرده است انسان از واقعیت درون خود می‌گریزد تا بتواند توجه دیگران را به سوی خود جلب کند و تصویر خود را در اذهان مردم زیبا سازد.» (گرچی، ۱۳۸۸: ۴۶). مولانا بار دیگر باورهای شغال را از زبان او متذکر می‌شود شغال بودن برای او نقص است و در نتیجه طاووس بودن برای او معیار. آدمی باید زیبا سازی درون را وجهه همت خود قرار دهد. زشتی تصور انسان به زشتی خود انسان است این افراد زشتی خود را با تصویرشان یکی پنداشته‌اند. مولانا بسان در مانگری برای او، راهکارهای درمانی ارائه می‌دهد او از زبان دوستان باورهای نامعقول او را زیر سؤال می‌برد:

پس بگفتندش که طاووسانِ جان جلوه‌ها دارند اندر گلستان
تو چنان جلوه کنی گفتا که نی بادیه نارفته چون گویم منی
بانگ طاووسان کنی گفتا که لا پس نه ای طاووس خواجه بوالعلا
خلعت طاووس آید ز آسمان کی رسی از رنگ دعویها بدان
(۷۷۷/۳-۷۷۴)

دامنه تناقضات شغال که خود می‌تواند نماد انسان در رسیدن به کمال باشد به حدی است که تناقضات درونی از هر سمت وجودی او سر برآورده و او در جهت خلاف طبیعتش سوق می‌دهد. مولانا شرط اساسی برای رسیدن به کمال و ماندن در مسیر عرفان را در خود پذیری می‌داند تا آدمی بتواند مسیر کمال را به درستی طی کند. «خویشتن ناپذیر با در غلتیدن به وادی نفاق نه تنها به خود دروغ می‌گوید، بلکه اعتماد دیگران را نیز از خود سلب می‌کند دیگر به ندای درون گوش نمی‌دهد بلکه از بیرون فرمان می‌گیرد و دیگر نوای خوش این پیام در گوش جانش طنین نمی‌افکند که "از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی" ناگزیر خود را می‌بازد و دیگران را بر خود ترجیح می‌نهد و خواست آنان را معیار امور می‌یابد و برای جلب نظر ایشان تن به تقلید می‌دهد. (امیر ضیائی، ۱۳۸۷: ۷۲).

طوطی نماد انسانی است که در گذشته مراحل را سپری کرده و در این مسیر دچار زیان و خسران شده است. و شغال نماد انسانی است که در حال تجربه کردن چنین حسی است مولانا در هر دو حکایت اموری تربیتی را بیان می‌دارد که آدمی را از مدح و تأیید نابجای دیگران نهد می‌کند. در این دو حکایت مولانا عمده تمرکز خود را بر روی کبری که ریشه در مدح خواهی و مدح جویی است گذارده و آن را نشانه یک بیماری اخلاقی می‌داند که منجر به بیماری روانی، اضطراب و سر خوردگی هم می‌شود. و در حکایتی جدید که فقط در جهت نشان دادن خط فکری عمیق مولانا در این وادی است او اینگونه عشق الهی خود را به ستایش خداوند نشان می‌دهد:

قسمتی از حکایت دقوقی و کراماتش

مولانا در این ابیات مدح را مخصوص خدا می‌داند و او را شایسته ستودن و پرستش می‌خواند این حکایت راه و نشان آدمی است برای ایجاد باوری عمیق برای انسانی مضطرب که خود را در سایه مدح الهی دلخوش کند و فقط او را شایسته ستایش بداند و این باور خود آرامشی عمیق برای انسان مؤمن به ارمغان می‌آورد که هستی واقعی را از آن خداوند بداند و آدمی سایه‌ای است که بدون او تهی است و رنگ زندگی تباهی و بدنامی است:

در تحیات و سلام صالحین مدح جمله انبیا آمد عجین
مدح‌ها شد جملگی جملگی آمیخته کوزه‌ها در یک لگن در ریخته
ز آنکه خود ممدوح، جز یک بیش نیست کیش‌ها زین روی جز یک کیش نیست
دان که هر مدحی به نور حق رود بر صورت و اشخاص عاریت بود
مدح‌ها جز مستحق را کی کنند لیک برپنداشت گمره می‌شوند
همچو نوری تافته بر حائطی حائط آن انوار را چون رابطی
لاجرم چون سایه سوی اصل راند ضال مه‌گم کردوز استایش بماند
یاز چاهی عکس ماهی وانمود سر به چاه کرد و آن را می‌ستود
در حقیقت مادح ماه است او گرچه جهل او به عکسش کرد رو
(۲۱۲۹/۳-۲۱۲۱)

این ابیات توضیح این است که مدح اولیای حق همه یکی است و همه مظهر خداوند هستند و بنابراین ممدوح یکی نیست و آن حضرت حق است که فقط مستحق ستایش است و هر آنچه در عالم وجود و موجودیت دارند پرتوی از نور الهی است که در حقیقت با ستودن آن، خداوند را ستوده‌ایم نه پدیده را.

بررسی دو حکایت با دو باور غیر منطقی از نگاه آلبرت ایس

باور شماره ۱

«اعتقاد فرد به اینکه لازم و ضروری است که همه افراد جامعه او را دوست بدانند و تعظیم و کرنش کنند این تصور غیر عقلانی است زیرا چنین هدفی غیر قابل دسترسی است؛ اگر فردی به دنبال چنین خواسته‌ای باشد کمتر خود رهبر و بیشتر ناامن و مضطرب و ناقض نفس خویش خواهد بود این مطلوب است که انسان مورد محبت و دوستی قرار گیرد ولی در عین حال، فرد منطقی و عقلانی هیچگاه علایق و خواسته‌هایش را قربانی چنین هدفی نمی‌کند.» (شفیع‌آبادی، ناصری، ۱۳۷۷: ۱۲۲).

باور شماره ۲

«اعتقاد به اینکه لازمه احساس ارزشمندی وجود حداکثر لیاقت، کمال و فعالیت شدید است. این تصور نیز امکان‌پذیر نیست و تلاش و سواسی در راه کسب آن فرد را به اضطراب و بیماری روانی مبتلا می‌کند و در زندگی احساس حقارت و ناتوانی به فرد دست می‌دهد به این ترتیب زندگی فرد همواره با شکست همراه خواهد بود. فرد عقلانی تلاش دارد بهترین کارها را به خاطر خودش انجام دهد و نه به خاطر دیگران و نیز در صدد است که از خود فعالیت لذت ببرد نه از نتایج آن» (همان).

این باورها در دو حکایت به صورت آشکار موجود است در حکایت اول طوطی در معرض چنین حسی قرار گرفته و بعد از اینکه افراد به دلایل مختلف او را مدح نکرده بلکه او را مورد هجو قرار داده‌اند و اثرات سوزناک هجو را روزها با خود حمل می‌کند:

مادحت گر هجو گوید برملا روزها سوزد دلت زان سوزها

(۱۸۵ ۸/۱)

در حکایت دوم نیز شغال باوری غیر منطقی را با خویشتن ناپذیری به وجود آورده است. او نقض کننده وجود خود است و ارزش خود را در طاووس شدن می‌داند او نماد انسانی است که تمام تمایلات وجودی خود را در دیده شدن و مورد تأیید قرار گرفتن می‌بیند؛ این دغدغه همیشه با اوست. به نظر ایس «دغدغه بیش از حد برای جلب نظر و تأیید دیگران رفتاری روان رنجورانه است. ولی اگر روان رنجوری هم در بین نباشد تشخیص اینکه آیا باید طبق میل خود عمل کنید و یا صلاح دیگری را در نظر بگیرید سخت دلسرد کننده است» (الیس، هارپر، ۱۳۸۸: ۱۸-۱۱۷).

این دغدغه در حکایت دوم به وضوح دیده می‌شود. شغال اگر طبق میل خود رفتار کند تأیید گروه را دریافت نمی‌کند. حال آنکه تقلید و دروغ هم نمی‌تواند کار او را به پیش برد.

الیس نیز بر این باور است که تأیید و مورد مدح قرار گرفتن موجبات عدم تعادل را در انسان به وجود می‌آورد که به شرح زیر است:

۱. توقعی کمال گرایانه و دست نیافتنی است که همه به ما محبت کنند، حتی اگر مورد تأیید افراد زیادی قرار بگیریم باز کسانی هستند که ما را تأیید نکنند.

۲. حتی اگر از عده کمی هم توقع محبت داشته باشیم باز هم انسانهایی هستند که اصولاً نمی‌توانند به دیگران محبت کنند و عده‌ای هم به دلایلی که خود برمی‌شمرند از شما خوششان نمی‌آید.

۳. انسان وقتی نیازمند محبت است دغدغه مقدار و مدت آن را خواهد داشت که آیا این محبت دوام دارد یا نه.

۴. واقعاً چه کسی می‌تواند همیشه قابل تأیید و ستایش باشد؟ که انسان نیازمند به تأیید همیشه در پی آن است.

۵. اگر همه وجود و همه نیازمان همراه تأیید دیگران باشد، وقت زیادی را صرف این کار کنیم برای اموری دیگر وقت و انرژی نمی‌ماند و همه امورمان صرف خوش خدمتی به دیگران می‌شود.

۶. انسان نیازمند مدح در نظر دیگران انسانی ضعیف است که هر چه بیشتر رنجش دیگران را فراهم می‌آورد.

۷. وقتی انسان به احساس محبوب بودن می‌رسد این نیاز کم کم برای او آزاردهنده و کسل کننده می‌شود این کار شور آن را می‌گیرد و حتی محبت را از بین می‌برد.

۸. این احساس تا جایی پیش می‌رود که فرد با خود می‌اندیشد که اگر نظر دیگران را جلب نکند، انسان ناتوان و کم ارزشی است در نتیجه احساس خود را مخفی می‌کند و هیچ اقدامی در جهت رفع آن نمی‌کند و باز در پی حس خودبه پیش می‌رود (همان، ۱۹-۱۱۷).

مولانا به دو حالت مدح در این دو حکایت اشاره می‌کند. ستایشی که فرد خود عامل اصلی آن در ابتدا نیست. مانند طوطی و ستایشی که آدمی خودش را در معرض آن قرار می‌دهد و تلاش می‌کند تا اسباب و لوازم آن گونه که هست خود

را جلوه دهد. طوطی به سبب محیط، این اخلاق در او ریشه دوانیده و شغال به سبب خویشتن ناپذیری؛ که پیامد هر دوی اینها از نظر مولانا کبر است:

او چو بیند خلق را سرمست خویش از تکبر می‌رود از دست خویش

(۱۸۵۳/۱)

و در حکایت دوم از زبان دوستان به شغال می‌گوید:

جمله گفتند ای شغالک حال چیست که تو را در سر نشاط ملتوی است

از نشاط از ما کرانه کرده‌ای ایین تکبر از کجا آورده‌ای

(۷۲۵-۷۲۶/۳)

طوطی نماد انسانی است که رسته است تا میانه راه آمده اثرات را دیده و برای خود اهدافی برگزیده که آن رهایی و خویشتن پذیری مشروط است؛ او خود را آزاد بیشتر می‌پسندد تا اینکه در دام اسیر باشد و گاه دلخوش است و گاه مضطرب. ایس نیز بر این باور است که آدمی باید خود را بپذیرد بدون هیچ قیدی؛ او معتقد است که «افرادی که ثبات هیجانی دارند قادرند آنچه را که هستند قبول کرده و بپذیرند و ارزشی که به خودشان می‌دهند به عوامل خارجی و یا به عقاید دیگران بستگی ندارد آنها با خودشان راحت هستند؛ در نتیجه این نوع طرز فکر به آنها شجاعت ریسک کردن می‌دهد (پروچاسکا، نورکراس، ۱۳۸۵: ۴۱۷).

این خطرپذیری را مولانا در وجود طوطی با طرحی که برای نجات خود برنامه ریزی کرده بود نشان می‌دهد و اکنشی بموقع که منجر به پیروزی و رهایی طوطی از بند شده است.

و اما شغال طبق هشت موردی که ایس بیان کرده، خود را به هر ترفندی مسلح می‌کند. در نگاه دوستانش محبوب نیست و موجودی ضعیف است که از نگاه آنها شیاد و لاف زن معرفی می‌شود در نتیجه تحقیر می‌شود و همچنان به کار خود ادامه می‌دهد تا جایی که خود را منکر می‌شود و می‌گوید:

ای شغالان هین مخوانیدم شغال کی شغالی را بود چندین جمال

(۷۷۱/۳)

با وجود امواجهای منفی که از محیط دریافت کرد همچنان برضعف خود حجابی می‌نهد و در مسیری که خود پیش‌بینی کرده در حرکت است. شغال نماد انسانی است که محیط زمینه را برای اصلاح روند تفکر او فراهم آورده اما خود همچنان در افکار خود در دیگر شدن و اوج انگاری در جا می‌زند، قلّه‌ای که همانا برای شغال، طاووس بودن است. مولانا به سراغ منش عرفانی خود می‌رود و شغال را انسانی می‌داند که هنوز در گامهای نخستین سلوک است در حالی که ادعای طاووسی دارد، مفاهیم مولانا از جنس پریدن و رهایی است. اما ایس برای همین انسانی که در عصر حاضر زندگی می‌کند و خبر از منظومه فکری مولانا - که سده‌ها پیش بابیان شیوایش به واکاوی این مشکل روانی پرداخته - ندارد، راهکارهایی را بیان کرده است او این انسان را گرفتار خود پذیری مشروط می‌داند. او معتقد است که وقتی انسان می‌تواند خود را بپذیرد که خوب عمل کند و مورد تأیید دیگران قرار بگیرد در این مسیر اگر انسان بد عمل کرد خود را مورد سرزنش قرار می‌دهد. خود پذیری مشروط آدمی را وامی‌دارد که عملکردی رضایت بخش از خود ارائه دهد که این عملکرد ممکن است گاهی موجب پیشرفت شود اما ارزیابی انسان از خود موجب تحقیر انسان می‌شود چون در مواقعی که انسان بد عمل می‌کند و یا فکر

می‌کند که دیگران در مورد او بد کرده‌اند احساس بی‌ارزش بودن می‌کند و این عمل منجر به اضطراب و نگرانی می‌شود چون به این می‌اندیشد که فردا و فرداها باید چگونه عمل کند.

مولانا نیز برای طاووس و شغال راه‌هایی ارائه می‌دهد رو به طاووس می‌کند و می‌گوید:

تا توانی بنده شو سلطان مباش زخم کش، چون گوی شو، چوگان مباش

(۱۸۶۸/۱)

بندگی یعنی آزادی آنگونه که خود هستی، باش نه چون سلاطین، بازیچه دردست مداحان.

و روبه شغال می‌کند و می‌گوید:

خلعت طاووس آید ز آسمان کی رسی از رنگ و دعویها بدان

(۷۷۷/۱)

طاووسی مقامی است فراتر از جنبه‌های وجودی شغال پس با ادعا به آن نمی‌رسی؛ خود را آنگونه هستی بپذیر و در حکایت سوم مولانا مرتبه عالی ستودن و ستایش را مطرح می‌کند و نسخه نهایی را می‌پیچد و آن همانا در سایه رفتن ستایش این انسان در زیر آفتاب مدح خداوند است. والیس هم راهکار آخر خود را برای درمان بیان می‌دارد:

۱. جای آن که از خودتان بپرسید دیگران دوست دارند چه کار کنم، بپرسید واقعاً خودم دوست دارم چه کار کنم و

گهگاه از خود بپرسید آیا این کار را برای من واقعی خود می‌کنم یا برای جلب نظر دیگران.

۲. در رسیدن به خواسته‌هایتان خطر کنید از اشتباه نهراسید.

۳. بر محبت کردن بیشتر تمرکز کنید که جذب محبت زندگی و شور و نشاط از عمل و انجام دادن و رسیدن است که

شکل می‌گیرد نه دریافت صرف.

۴. جلب محبت را با ارزشمند بودن اشتباه نگیرید. درست است که به عنوان انسان ذاتاً ارزشمند هستید. ولی بهتر است

خودتان را به صرف وجود داشتن و زنده بودن با ارزش بدانید نه اینکه ارزشمندی خود را به کاری که می‌کنید گره بزنید.

صرف نظر از آنکه دیگران چقدر شما را تأیید کنند و یا چقدر برای شما ارزش قائل باشند. به قول "هارتمن" (Hartmann)

فقط به شما ارزش بیرونی می‌دهند و فقط نشان می‌دهند برای آنها چقدر ارزشمندید. دیگران با محبت کردن نمی‌توانند

ارزشمندی درونی یا احساس خودارزشمندی به شما می‌دهند، اصولاً اگر چیزی به نام ارزش درونی وجود داشته باشد

(الیس، هارپر، ۱۳۸۸: ۱۲۳).

الیس هم در راهکار شماره سه خود بیانی نزدیک به مولانا دارد. در بیان مولانا رو به طاووس این گونه بیان می‌دارد:

سالها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش

(۱۹۱۲/۱)

الیس هم دعوت به محبت کردن می‌کند؛ آدمی روح و جسمش برای نشاط و درست زندگی کردن بیشتر نیاز دارد

که محبت کند تا این که فقط جلب‌کننده محبت باشد.

نتیجه گیری

در باب مدح و ستایش، مولوی و الیس هر دو بر این باورند که ستوده شدن تا زمانی که موجب حرکت و تلاش آدمی شود امری پیش برنده به حساب می‌آید اما زمانی که آدمی دغدغه ستوده شدن از ناحیه محیط را همواره با خود حمل کند دچار اضطرابی می‌شود که او را زمین گیر و بی حرکت می‌کند و هردم خود را به شکلی که دلخواه دیگران است می‌آراید. هر دو آدمی را به خود رجوع می‌دهند به ذاتی که باید خود را به صورت غیر مشروط بپذیرد. و هردو بر این اصل تأکید می‌کنند که آدمی باید دلی دریایی داشته تا به دیگران عشق و محبت ورزد نه اینکه همیشه در پی جلب محبت باشد. در حکایت طوطی و بازرگان طوطی، نماد انسانی است که از این باور غیر منطقی رسته و به رهایی رسیده یعنی خود پذیری مشروط که در نگاه عارفانه مولانا آدمی با خود سنجی و رجوع به خود می‌تواند راه رهایی را بجوید و با خود زمزمه کند که هر ستایش و مدحی تنها مخصوص خداست و اوست که حقیقی است و جاودان.

منابع:

۱. الیس، آلبرت - هارپر، رابرت (۱۳۸۸)، *زندگی عاقلانه*، ترجمه مهرداد فیروزبخت، تهران: انتشارات رشد.
۲. امیر ضیائی، ایرج (۱۳۸۷)، "گریز از خود آگاهی از دیدگاه مولوی در انطباق با روانشناسی نوین"، فصلنامه انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، شماره ۳، ص. ۷۲، تهران.
۳. پروچاسکا، جیمز او، نور کراس، جان سی (۱۳۸۵)، *نظریه‌های روان درمانی*، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: انتشارات رشد.
۴. شریعت، محمدجواد (۱۳۶۳)، *کشف‌الایات مثنوی*، اصفهان: انتشارات کمال
۵. شفیع آبادی، عبدالله، غلامرضا ناصری (۱۳۸۷)، *نظریه‌های مشاوره و روان درمانی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی .
۶. شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۹)، *شرح مثنوی ۵ جلد*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۷. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۹۰)، *شرح مثنوی شریف ۳ جلد*، تهران: انتشارات زوآر.
۸. _____ (۱۳۶۲)، *مآخذ و قصص و تمثیلات مثنوی*، تهران: چاپخانه سپهر.
۹. گرجی، مصطفی (۱۳۸۸)، *هر که را درد است او بردست بو*، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
۱۰. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳)، *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، تهران: انتشارات امیرکبیر.